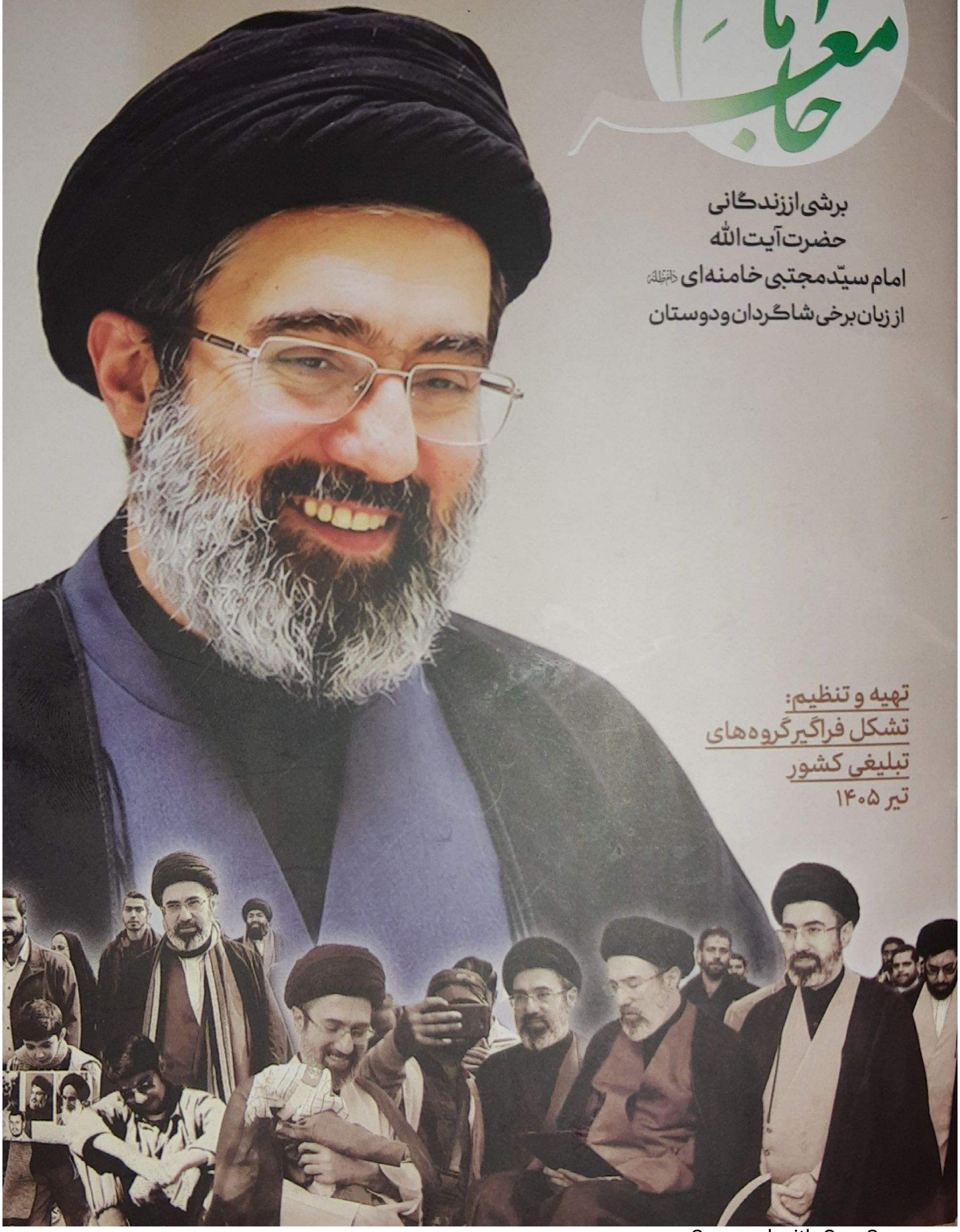
معاب امام

برشی از زندگانی
حضرت آیت‌الله
امام سیّدمجتبی خامنه‌ای دام‌ظله
از زبان برخی شاگردان و دوستان



تهیه و تنظیم:
تشکل فراگیر گروه‌های
تبلیغی کشور
تیر ۱۴۰۵

Scanned with CamScanner

بسم الله الرحمن الرحیم

امام جامعه

برشی از زندگانی امام آیت الله سید مجتبی خامنه‌ای

تنظیم و چاپ:
تشکل فراگیر گروه‌های تبلیغی کشور

با مشارکت: کانون فرهنگی جوان تمدن‌ساز

مخاطب: مدیران مؤسسات جهادی و گروه‌های تبلیغی

تیرماه ۱۴۰۵

Scanned with CamScanner

فهرست مطالب

رشد معنوی و علمی را همزمان دنبال می‌کردیم ۵
هلی‌کوپتر از بمباران ما منصرف شد ۶
مشورت به شیخ المعتادین ۶
اگر منتشر کنید من انکار می‌کنم ۷
شیرینی در کلاس درس ۸
طلبه‌ها برای نیازمندان عملگی کنند ۸
ایشان باید بداند ۹
ایشان ارتباط تقریباً ثابتی با آقا داشتند ۱۰
برای کمک به افراد شیمیایی رفتیم ۱۰
ما وقت نداریم، الان وقت تعارف نیست ۱۱
رفته بودم به مادرم سر بزنم و آقا خیلی خسته بودند ۱۱
یک بغل کتاب را خوانده بودند ۱۲
قبل از آنکه شهید شمخانی متوجه شود، سوار ماشین شدم ۱۲
یکی از سه نفری که به سؤال تخصصی مسکن پاسخ داد ۱۳
این صندلی ریاست من است ۱۳
چون مطلب را مکتوب نکردم، ادامه برای فردا ۱۴
فرمانده نزدیک بود قالب تهی کند ۱۴

Scanned with CamScanner

شوخی نمکین، بدون گناه ۱۵
وسایل تمییز اما مندرس ۱۵
توضیح مفهوم کودک درون ۱۵
خیالم راحتم شد که دارم به وظیفه عمل می‌کنم ۱۶
همان شد حلقه ازدواج داماد ۱۷
پذیرایی فقط با چای ۱۷
به خبرگزاری‌های رسمی اکتفا نکردند ۱۸
تا با اعضای خبرگان روبرو نشوم ۱۹
اعضای خبرگان را از هیئت امنا پاک کردند ۱۹
در جبهه خودشان را معرفی نکردند ۱۹
هنگام تدریس، روی صندلی نمی‌نشستند ۲۰
دقت لازم در اختصاص وقت به دیگران ۲۰
هر روز برای بچه‌هاتون صدقه بدهید ۲۰
رصد جریان‌های فکری فرهنگی روز ۲۱
برخی اموال، مخصوص علم‌آموزی طلاب است ۲۲
فقط یک وقت اختصاصی از رهبری ۲۲
در افق دیگری، مسئله را تحلیل می‌کردند ۲۳
تواضع در محیط مجازی به مولی علی علیه‌السلام ۲۳
شماره حساب بانکی نداشتند ۲۴
ارتباط نزدیک با عرفای بزرگ ۲۴
خداوند قطعاً از این کار راضی بود ۲۵

Scanned with CamScanner

رشد معنوی و علمی را همزمان دنبال می‌کردیم

در ایام تحصیل حوزه، من و حاج آقا مجتبی چند سال هم حجره بودیم و سال‌های زیادی هم‌مباحثه بودیم. تا درس خارج هم با هم بودیم و همدیگر را در رشد علمی کمک می‌کردیم. ما در ایام تحصیل برنامه خاص برای رشد علمی و معنوی داشتیم. مثلاً یک ساعت به اذان صبح تقریباً بیدار می‌شدیم و برنامه تهجد داشتیم. بعد با همدیگر ورزش می‌کردیم در حجره. بعد صبحانه می‌خوردیم. من پیاده می‌رفتم تا فلکه صفاییه نان می‌گرفتم، بعد می‌آمدیم حجره با همدیگر صبحانه می‌خوردیم و بعد مشغول درس و بحث می‌شدیم. مثلاً ۶. ۵ مثلاً مطالعه، ۷ تا ۷ و نیم فلان درس. نیم ساعت به ظهر قرار گذاشته بودیم مثلاً نیم ساعت بخوابیم یا استراحت کنیم که دوباره بعد از ظهر بتوانیم به برنامه‌های علمی برسیم. در مدرسه سعادت آیت‌الله جوادی آملی هم به امور درسی ما نظارت می‌کردند و مواظب و مراقبت ما بودند. ایشان خیلی محبت می‌کردند و ما هم حساب می‌بردیم. ایشان به ما فرمودند که شما باید شرح تجرید علامه را بخوانید و استاد برایمان گذاشتند و ما خواندیم، من و آقا مجتبی و آقا مصطفی. تفسیر آقای جوادی را مدتی شرکت کردیم. در فلسفه هم بدایه در کنار آن، و هم نهایه را خواندیم. مدتی هم منظومه حاج ملاهادی سبزواری را خواندیم.[1]

۱. حجت‌الاسلام سعیدیان، هم‌مباحثه حاج‌آقا مجتبی، سخنرانی در تشکل.

Scanned with CamScanner

هلی‌کوپتر از بمباران ما منصرف شد

بنده و حاج‌آقا مجتبی چند نوبت با هم جبهه رفتیم. رهبر شهید در جبهه به سردار صفوی و برخی فرماندهان گفته بودند که اگر فرزندشان شهید شود، عیبی ندارد، ولی اسیر نشود که دست دشمن بیفتد و برای نظام هزینه درست شود. یک روز ایشان و من و حاج علی فضلی، فرمانده لشکر سید الشهدا کنار دریاچه حلبچه با ماشین در حال حرکت بودیم که هلیکوپترهای عراقی فاصله‌شان را با ما کم کردند و روی ماشین ما زوم کردند. من به آقا مجتبی گفتم که بیا شهادتین را بگوییم که اگر زدند... یک آمبولانس هم پشت سرمان بود که دنده عقب گرفت و به سرعت از ما دور شد. بالاخره هلیکوپتر ناگهان تصمیمش عوض شد. ما را رها کرد و بمب را در جای دیگر رها کرد. در حلبچه که بودیم هفت هشت تا هواپیمای جنگنده دشمن آمد و شیمیایی می‌زدند و همین‌طور آدم می‌افتاد زمین. یکبار از شدت راکتی که هواپیما زد دوتایی‌مان پرتاب شدیم آن طرف خاکریز. اما خدا لطف کرد طوری‌مان نشد، فقط دستمان زخمی شد.[1]

مشورت به شیخ المعتادین

سال ۹۶ عضو شورای مرکزی تشکل فراگیر گروه‌های تبلیغی بودم این تشکل پس از تأسیس، با حمایت و تشویق خود حضرت آقا مجتبی تثبیت و تقویت شده بود و به یک مرکز مستقل مردمی تبدیل شده بود.

من هم یکسالی بود که اولین کمپ ترک اعتیاد دین‌محور را در کشور راه‌اندازی کرده بودم. چون سال‌ها در این حوزه کار کردم و بهبودیافتگان اعتیاد را به سفر معنوی راهیان نور و کربلا برده بودم به شیخ المعتادین مشهور شده بودم. این عنوان کمی هم باعث ابهام شده بود که آیا چنین کارهایی اصلاً وظیفهٔ یک طلبه هست یا

۱. حجت‌الاسلام سعیدیان، هم‌مباحثه حاج‌آقا مجتبی، سخنرانی در تشکل.

Scanned with CamScanner

خیر؟ قصد من از تأسیس کمپ، استفاده از آموزه‌های دینی در ترک اعتیاد و بکارگیریِ الگوی سبک زندگی اسلامی در نجات معتادان بود.

یکبار با برخی از اعضا شورا مرکزی تشکل با حاج آقا (آقا مجتبی) جلسه داشتیم. مکان ملاقات، بیت آقای شهید در تهران بود. چند دقیقه زودتر رسیدیم. قبل از ما افراد متعددی از مسئولان کشوری و لشگری با ایشان قرار جلسه داشتند و می‌شد حدس زد رهبر شهید بسیاری از امور را به ایشان سپرده بود. تواضع و متبسم بودن ایشان، وقت شناسی و توجه و احترام کامل ایشان به اعضای جلسه، برای همه جالب بود.

چون در حوزه و بیرون حوزه خیلی‌ها به من ایراد گرفته بودند که کمپ زدن در شأن طلبه نیست، بعد از جلسه با لحنی جدی و بصورت صریح از حاج آقا پرسیدم: شما در شان یک طلبه می‌بینید که کمپ ترک اعتیاد بزند؟

حاج آقا هم با تبسم شیرین، خیلی شفاف فرمودند: «اصلاً ما عمامه سرمون گذاشتیم که به مردم خدمت کنیم» گزارش کاری آماده کرده بودم و دستم بود، بدون اینکه چیزی بگویم، ایشان فرمودند این گزارش برای من است؟ عرض کرد بله و تقدیم‌شان کردم.

خلاصه این جمله فصل‌الخطاب بود و مرا از شک و تردید و عذاب وجدان بیرون آورد. بعد از آن، دیگر حرف دیگران برایم مهم نبود و کارم را با قوت ادامه دادم.[1]

اگر منتشر کنید من انکار می‌کنم

مدتی یک تیمی از شاگردان حاج‌آقا جمع شدند و بعد از یک کار علمی مفصل، محتوای درس خارج ایشان را به شکل کتاب امروزی در آوردند. نه اینکه استاد به این‌ها گفته باشد. بلکه خودشان این محتوا را جمع‌آوری و مدون کردند و بردند خدمت حاج آقا و گفتند که ما می‌خواهیم به عنوان جلد اول تقریر درس خارج شما منتشر کنیم. ایشان مخالفت کردند. شاگردان گفتند که کار تمام شده و ما نسخه

۱. حجت‌الاسلام احسان رنجبر، دبیر تشکل فراگیر گروه های جهادی تبلیغ.

Scanned with CamScanner

تمام شده را الان برای شما آوردیم. ایشان با انتشار آن مخالفت کردند. شاگردان گفتند شما سال‌هاست درس خارج تدریس می‌کنید، اما نه در فضای رسانه و نه در فضای عمومی حوزه اثری از نظرات و کار علمی شما نیست و اگر کسی بخواهد نظر شما را بگوید نمی‌تواند به منبعی استناد کند. باز ایشان اجازه چاپ آن را ندادند و صراحتاً گفتند: اگر این کتاب را چاپ هم بکنید من منکر می‌شوم و می‌گویم مال من نیست و دیگران نوشتند.[1]

شیرینی در کلاس درس

در جلسه ای که قرار شد به اتفاق خانواده خدمت ایشان برسیم تا برای اولاد ما اذان و اقامه بگویند، با وجود اینکه، جلسه مهمی در آن ساعت برایشان پیش آمده بود، ولی سر ساعت تشریف آوردند و اذان و اقامه را با طمأنینه خواندند. زمانیکه به مناسبت اولاددار شدنم، شیرینی به کلاس بردم، با خودم گفتم شاید به خاطر مسائل امنیتی ایشان نخورند ولی زمانی که تعارف کردم که این برای آقا مهدی است (نام مهدی را حضرت آقا برای فرزندم انتخاب کرده بودند)، ایشان برای خانواده خود نیز برداشتند و با مزاح فرمودند البته اگر این جزء مواردی نباشد که خوردنش حلال و بردنش حرام باشد.[2]

طلبه‌ها برای نیازمندان عملگی کنند

حاج‌آقا مجتبی عنایت خاصی به نیازمندان و مستمندها داشتند و دارند. ایشان می‌فرمودند یکی از توفیق‌آورترین کارها در پیشرفت امور معنوی و درسی، همین رسیدگی و کمک به مددجوها و مستمندها است. ایشان هر چند وقت دو تا سه تا

۱. آقای اکبری، حضور در درس خارج استاد.
۲. آقای قاسمی، شاگرد درس خارج فقه استاد.

کامیون آذوقه و بر اساس لیستی که شاگردان بعد از بررسی آماده می‌کردند برای تحویل به مستمندان ارسال می‌کردند. جالب این که خود طلبه‌ها مسئول بودند بار را خالی کنند. یعنی طلاب می‌رفتند واقعاً عملگی می‌کردند برای تخلیه بار و خدمت حضوری به نیازمندان. هر وقت بار می‌رسید به شاگردان اعلام می‌شد و شاگردها همه رخت و لباس را می‌کندند، با پیراهن و شلوار، بار کامیون را در انبار خالی می‌کردند. ایشان تأکید می‌کردند این کارها از طرف حضرت آقا (رهبر شهید) مطرح بشود و به هیچ وجه اسم حاج‌آقا مجتبی آورده نشود. در حالی که اصلاً دفتر بعضاً برای این‌ها پولی نمی‌داد و خود حاج‌آقا از منابع دیگر و از خیرینی که دوست داشتند در این موضوع مساعدت کنند، هزینه این کار را تأمین می‌کرد.[1]

ایشان باید بداند

ایشان (آیت‌الله سیدمجتبی خامنه‌ای) چهار پنج سال قبل از فوت آیت‌الله بهجت آمد و از آقا اجازه گرفت برای اینکه در امور سیاسی تأمل کند و مطالعه کند (وارد شود). من به پدر گفتم حاج‌آقا معمولاً شما به کسی چنین اجازه‌ای را نمی‌دهید. ایشان در پاسخ گفت نه ایشان باید بداند. برای ما کار آقای بهجت خیلی عجیب بود. یکبار آقای ری‌شهری که (احتمالاً) بنا بود رئیس قوه قضاییه بشود. از آیت‌الله بهجت نظر خواستند. آقا به ایشان گفت برای شما صلاح نیست. آیت‌الله بهجت، خیلی‌ها را [نهی می‌کردند.] اصلاً از همه این‌هایی که آمدند یا یک، یا دو نفرشان را اجازه دادند نماینده مجلس بشوند. این‌طور نبود به هر کسی اجازه بدهد. اگر کسی را اجازه می‌داد ما تعجب می‌کردیم! پرسیدیم آقا چرا به‌ایشان(آقا مجتبی) اجازه دادید؟! آقا گفتند که ایشان باید بداند.[2]

---

۱. آقای اکبری، حضور در درس خارج استاد.

۲. حجت‌الاسلام بهجت، فرزند مرحوم آیت‌الله بهجت رحمه‌الله.

Scanned with CamScanner

ایشان ارتباط تقریباً ثابتی با آقا داشتند

آقای بهجت معمولاً به راحتی به کسی وقت نمی‌دادند. اما ایشان (آقا مجتبی) تقریباً رابطه ثابتی با آیت‌الله بهجت داشتند. حتی آقایان لاریجانی‌ها خیلی برای دیدار با آقا اصرار می‌کردند. من گفتم هر سه، چهارتایتان که می‌خواهید بیایید یکبار با هم بیایید تا هماهنگ کنم، ولی تک‌تک نمی‌توانم (به خاطر وضعیت جسمی آیت‌الله بهجت). بالأخره این‌قدر به تأخیر افتاد تا بعد از چند سال، یک ماه شاید قبل از فوت آقا سه چهار تایی به دیدن آقا آمدند. یعنی علی آقا و دو تا پسرهایش و آقا شیخ صادق و آقا باقر همه با هم بودند.[1]

برای کمک به افراد شیمیایی رفتیم

در حلبچه که بودیم، یادم است که یک دفعه راکت‌هایی که صدام می‌زد دودهای سفیدی بلند می‌شد. در شهر حلبچه با آقا مجتبی می‌رفتیم که اگر بتوانیم به افراد شیمیایی کمک کنیم. همین‌طور کُردهای بنده خدا بعد از شهادت، افتاده بودند در خیابان‌ها. در خانه‌ها، حیوانات همین‌طوری مرده بودند. یادم است با ایشان رفتیم یک خانه‌ای دیدیم که یک پیرزنی دم در خانه نشسته، نابینا شده بر اثر این مواد شیمیایی. تمام اعضای خانواده دم در خانه افتاده بودند. خیلی دلخراش بود! در خانه‌ای رفتیم دیدیم یک خانمی نشسته. اول خیال کردیم این خانم زنده است. بعد دیدیم نه، کشته شده. بچه بغلش بود مثل اینکه بچه را آورده بود شیر بدهد، با همدیگر مرده بودند. کسی آمده بود دم چشمه صورتش را بشورد. همینجور دمرو افتاده و از دنیا رفته بود. خیلی وضع دلخراشی بود.[2]

---

۱. حجت‌الاسلام بهجت، فرزند مرحوم آیت‌الله بهجت رحمه‌الله

۲. حجت‌الاسلام سعیدیان، هم‌مباحثه حاج‌آقا مجتبی.

Scanned with CamScanner

ما وقت نداریم، الان وقت تعارف نیست

یک موضوع که به سبک مدیریت ایشان مربوط می‌شود جمع بین اخلاق و صراحت است. وی به شدت آدم اخلاقی در ضمن آدم صریحی هستند. یک جایی یکی از مسئولان که احتمالاً هدفش هم نوعی استفاده از این ارتباط بود وقتی به حاج‌آقا گزارش داد و گفت ما این موضوع را با فلان مسئول دفتر آقا پیش بردیم. ایشان گفت: «خب اینو از همونجا جلو ببرید. مگه نمی‌گید مرتبطید، خب از همونجا جلو ببرید، اتفاقاً جاش همون جاست.» جالب بود که همان کسی رو که ناامید کرده بود آخر جلسه از وی حلالیت طلبید و گفت ما رو حلال کنید. من مجبورم صریح بگویم. الان دیگه وقت تعارف نیست و وقت نداریم. مسأله جمعیت مسأله‌ای هست که خیلی طول کشیده و اگر ما از این فرصت عبور کنیم بعداً خیلی کار سخت می‌شود و شاید اصلاً شدنی نباشد.[1]

رفته بودم به مادرم سر بزنم و آقا خیلی خسته بودند

نکاتی که حاج آقا در باب موضوع جمعیت نقل می‌کردند ناظر به این بود که حضرت آقا (رهبر شهید) از ایشون مسأله جمعیت رو خواسته بودند. یکبار گفتند که بعد از اون جلسه که آمار و گزارش رو خدمت آقا دادید، من رفتم به مادرم سر بزنم و آقا (رهبر شهید) هم اون روز خیلی خسته بود. همین‌طوری که داشتم می‌رفتم آقا به من گفتند این عددی که گفتند اگر عدد درستی باشه مسأله جمعیت رو حل می‌کنند (یعنی اگر درست باشد). پیگیری ایشون و تأکید حضرت آقا حاکی از این بود که این مسأله در دستور کار بوده و مأموریت هم به ایشان سپرده شده بود.

برداشتِ بعضی مبنی بر تسلط بالای حاج‌آقا به موضوع جمعیت، کاملاً درست است. از نگاه ما که مثلاً ده سال تجربه کار علمی و اجرائی در حوزه جمعیت داشتیم اما دیدیم که برخی نکاتی که‌ایشون می‌گفتند ناظر به این بود که ایشان به موضوع جمعیت تسلط دارند و صورت مسئله را خوب می‌دانند.

---

۱. آقای گودرزی، فعال جمعیت، سخنرانی در تشکل.

Scanned with CamScanner

یکبار بحث یکی از سازمان‌های انقلابی شد، ایشان صریح گفتند که آن سازمان در مسئله جمعیت مسیرش اشتباه است و اضافه کردند که انسان‌های خیلی خوبی هستند اما مسیرشان منجر به حل مسئله نمی‌شود. ایشان بیشتر در این مسئله نگاهشان مردمی بود که با حضور مردم مشکل حل می‌شود.[1]

یک بغل کتاب را خوانده بودند

یادم است که یکبار با حاج آقا مجتبی رفته بودیم ساختمان ریاست جمهوری (زمانی که رهبر شهید، رئیس جمهور کشور بودند) دیدیم که رهبر شهید، یک بغل کتاب آورده‌اند و میگفتند من همه این کتاب‌ها را مطالعه کرده‌ام. کتاب‌ها را گذاشتند دم در که برگردانند به کتابخانه. بعد یادم است یکی از کتاب‌ها را باز کردم. من فکر کردم ایشان همینجور خوانده، همین‌طوری تند تند. دیدم رهبر شهید کنارش نوشته‌اند! آقا مجتبی هم ایستاده بود. گفتم ببین آقا نوشتند اینها را. گفت بله آقا مطلبی به ذهنشان می‌رسد کنار کتاب می‌نویسند. چون رهبر شهید تندخوانی کار کرده بودند و در مدت کمی، کتاب‌های زیادی می‌خواندند.[2]

قبل از آنکه شهید شمخانی متوجه شود، سوار ماشین شدم

حاج‌آقا یکبار یک خاطره جالب را از حضورشان در جبهه نقل کردند که فرمانده دسته ما (به خاطر ترس از اسارت ما) اجازه نمی‌داد ما به خط مقدم برویم. ایشان می‌گفت که فرمانده لشکر شهید شمخانی بودند. به من گفتند که اگر آقای شمخانی اجازه بدهد می‌توانی به خط مقدم بروی و اگر اجازه نداد من اجازه نمی‌دهم بروید. ما رفتیم سمت سنگری که آقای شمخانی خواب بود، من به دفترش یا معاونش، گفتم که من می‌خواهم آقای شمخانی را ببینم. گفت نه نمی‌شود چون

۱. آقای گودرزی، فعال جمعیت، سخنرانی در تشکل.
۲. حجت‌الاسلام سعیدیان، هم‌مباحثه حاج‌آقا مجتبی.

الان خواب هستند. می‌گفت با صدای ما آقای شمخانی از جا پرید. پرسید ها چی شده؟ چیه؟! گفت هیچی ایشان می‌خواهد برود خط مقدم. آقای شمخانی گفت: خب برود! برو آقا! ناراحت شده بود که از خواب پریده و در اوج خستگی خوابشان به هم ریخته بود. حاج آقا می‌گفت من تا آقای شمخانی ویندوزش بالا نیامده بود که چی گفته، دویدم و رفتم سوار ماشین شدم و رفتم خط مقدم.[1]

یکی از سه نفری که به سؤال تخصصی مسکن پاسخ داد

ما همراه یک تیم متخصص در حوزه مسکن بیش از هزار جلسه با مدیران و نخبگان برگزار کرده بودیم و با افراد مهمی از جمله چند وزیر و مدیران کل و نماینده‌های مجلس هم جلسه داشتیم و حرف‌های همه را شنیده بودیم. از همه افراد مسئول و مرتبط، یک سؤال را می‌پرسیدیم که بدانیم میزان اشراف‌شان به مسائل کلان حوزه مسکن چقدر است. اینکه «جمع مساحت داخل طرح‌های تفصیلی شهرها و طرح هادی روستاها، چند درصد از مساحت کل ایران است؟» (یعنی جایی که اجازه ساخت‌وساز داده شده). از بین آن همه مسئول، فقط سه نفر درست گفتند که یکی از آن سه نفر، ایشان (حاج‌آقا مجتبی) بود و دو وزیر مرتبط با حوزه مسکن در دولت‌های پیش. البته این داده محرمانه‌ای نبود؛ بلکه نشان از داشتن نگاه راهبردی در حوزه مسکن داشت.[2]

این صندلی ریاست من است

در یک جلسه، تعدادی صندلی بود، با اصرار همه را روی صندلی‌های بهتر نشاندند و خودشان روی خراب‌ترین صندلی نشستند، شرمساری دوستان و اصرار برای جابجایی را که دیدند، با همان لبخند همیشگی به شوخی فرمودند: اینجا صندلی

۱. آقای اکبری، حضور در درس خارج فقه استاد.

۲. آقای دکتر کمالی، فعال حوزه مسکن، سخنرانی در تشکل.

Scanned with CamScanner

ریاست منه آقا... اینو از بنده نگیرید...

ایشان گاهی لباس‌های پدر شهیدشان را که به ایشان داده بودند می‌پوشیدند، گاهی هم دیده بودیم سر درس که آستین قبای ایشان بر اثر استفاده زیاد، مندرس بود.[1]

چون مطلب را مکتوب نکردم، ادامه برای فردا

ایشان چنان به وقت شاگردان اهمیت قائل بودند و برای آنها احترام می‌گذاشتند که بدون مکتوب کردن درس، هیچ‌گاه در درس شرکت نمی‌کردند. گاهی درس را زودتر از وقت درس تمام می‌فرمودند، یا حتی در جلسه برخط حاضر می‌شدند و از ادامه یا شروع درس عذرخواهی می‌کردند و می‌فرمودند که مطالعه داشتم و درس در ذهنم هست، ولی چون مکتوب نکردم درس را در همین جا تمام می‌کنیم یا به روز بعد موکول می‌کنیم.[2]

فرمانده نزدیک بود قالب تهی کند

یک شب در حلبچه با هم رفتیم در سنگری که مال فرماندهان عراقی بود، بخوابیم. من شب دیدم که این سنگر خیلی هم مجهز بود اما موش‌های بزرگی دارد! به آقا مجتبی گفتم که آقا من از موشک نمی‌ترسم ولی از موش‌ها آدم وحشت می‌کند! موش‌ها می‌آمدند مثلاً سر انگشت پا را گاز می‌گرفتند به شوخی به او گفتم که ما اینجا بخوابیم، عراقی‌ها ما را نمی‌کشند، این موش‌ها ما را می‌کشند. ایشان گفت چه کار کنیم؟ گفتم من می‌روم کلید ماشین را از جیب حاج علی برمی‌دارم و توی ماشین می‌خوابیم. رفتیم و توی ماشین دراز کشیدیم. یکهو دیدم که یکی دارد صدا می‌زند. یک رزمنده گفت در باز کن! موش‌ها نمی‌گذارند ما بخوابیم. آمد پیش ما. تا صبح حاج علی فضلی وحشت کرده بود که این دوتا کجا رفته‌اند؟! صبح سراسیمه

۱. سید زین‌الدین موسوی، حضور در درس خارج فقه استاد.

۲. آقای افشار، حضور در درس خارج فقه استاد.

Scanned with CamScanner

آمد به شیشه ماشین زدند. گفتم ما در ماشینیم. گفت من دیشب تا حالا داشتم سکته می‌کردم.[1]

شوخی نمکین، بدون گناه

شوخی‌های بدون گناه و حاشیه‌ای داشتند که لبخندی ساده بر لب‌ها می‌نشاند. یکبار یکی از طلبه‌های فاضل درس حجت‌الاسلام عظیمی اشکالی را مطرح کردند، اتفاقاً همان روز حجت‌الاسلام عظیما نیز سؤالشان را طرح کردند، حاج‌آقا با همان لبخند دلنشین فرمودند احتمالاً بزرگوار بعدی آقای عظیمو باشند! از این شوخی‌های مختصر نمکین هر از چندی داشتند... .[2]

وسایل تمیز اما مندرس

همان اوایل تدریس، ایشان کیف بسیار مندرسی همراه داشتند و کتاب‌هایشان را در آن کیف حمل می‌کردند. ایشان حتی گاهی از قبا و لباس‌های حضرت آقا استفاده می‌نمودند.[3]

توضیح مفهوم کودک درون

اوائل دههٔ نود که درس ایشان تعداد خیلی محدودی حضور داشتند، فرصت مشورت گرفتن از استاد بیشتر برای شاگردان فراهم بود. البته ایشان با آن تواضعی که مخصوص خودشان بود، پاسخ همه را می‌دادند و به راحتی مشورت می‌دادند. مقاله‌ای نوشته بودم در موضوع عرفان‌های نوظهور. آن زمان تعداد انگشت‌شماری از دوستان در این محور مطالعه جدی و پژوهش داشتند. موضوع مقاله هم یکی از

۱. حجت‌الاسلام سعیدیان، هم‌مباحثه حاج‌آقا مجتبی.
۲. آقای موسوی، حضور در درس خارج فقه استاد.
۳. آقای موسوی جوردی، حضور در درس خارج فقه استاد.

Scanned with CamScanner

شاخه‌های خیلی جدید یعنی قانون جذب و راز بود. بعد از اتمام نگارش، متن مقاله را خدمت استاد تقدیم کردم و درخواست کردم که مشورت دهند. مشورت هم از این منظر بود که نسبت به انتخاب موضوع و اولویت آن و حتی جهت‌گیری حاکم بر نوشتار و رویکرد مقابله با عرفان‌های وارداتی، نظر دهند. بعد از یکی دو هفته ایشان، مقاله را همراه آورده بودند و به‌رغم مشغولیت زیاد، آن را خوانده بودند. آنچه باعث تعجب بنده شد این بود که ایشان یکی از مفاهیم تخصصی که من در مقاله اشاره کرده بودم، را کمی توضیح دادند و از یکی از مروجین معنویت‌های وارداتی، سؤال پرسیدند که برای بنده، این میزان آشنایی، عجیب بود. تعجب من از این باب بود که ایشان این اطلاعات را از کجا دارد در حالی که آن موضوع هنوز در فضای رسانه‌های عمومی مطرح نشده بود. بنده از ایشان پرسیدم که از کجا آشنا شدید با این موضوع؟ فرمودند من جلسات یکی از این افراد را شرکت کردم. البته قاعدتاً با لباس طلبگی و به صورت رسمی نبوده، بلکه به صورت ناشناس و به عنوان یک شرکت‌کننده عادی در آن جلسات حضور پیدا کردند. آنجا ایشان اشاره‌ای هم به مفهوم «کودک درون» کردند که نشان می‌داد با نظر برخی روان کاوها در حوزهٔ رفتارشناسی و ساختار شخصیت آشنایی دارند.[1]

خیالم راحتم شد که دارم به وظیفه عمل می‌کنم

استاد آیت‌الله سیدمجتبی خامنه‌ای یکبار فرمودند که یکی از آقایان معروف حوزوی مرا در قم دید و از من پرسید که شما در قم چکار می‌کنید؟ گفتم که خب، تدریس دارم. آن آقا گفت: آقا شما را چه به درس گفتن؟ شما باید بروید کلاً به آقا خدمت بکنید. شما وظیفه‌ات درس گفتن نیست، وظیفه‌ات خدمت به حضرت آقا است. استاد فرمود که آن عالِم معروف به قدری جدی با من سخن گفت که من دو به شک شدم، گفتم واقعاً نکند من اصلاً وظیفه درس گفتن و درس خواندن ندارم. ایشان

۱. شریفی‌دوست، حضور در درس خارج فقه استاد.

Scanned with CamScanner

می‌گفت من برای رفع تشویش ذهنی خودم، رفتم به پیش خود آقا (رهبر شهید) و عرض کردم آقا وظیفه من چیست؟ آقا فرمودند که شما الان وظیفه‌ای غیر از درس خواندن نداری. استاد گفت: من خیالم راحت شد که دارم به وظیفه‌ام عمل می‌کنم.[1]

همان شد حلقه ازدواج داماد

برای خرید عروسی از بازار، پسر آقا گفت: «من نه انگشتر می‌خواهم، نه ساعت می‌خواهم و نه چیز دیگری.» من هم گفتم حداقل یک حلقه که می‌گیرد. آقا (رهبر شهید) گفتند: «چه کار کنم، مجتبی؟!» آقا مجتبی گفت: «نمی‌خواهم.» بعد، آقا یک انگشتر عقیق داشت. گفتند: «این انگشتر را یکی برای من هدیه آورده. اگر دخترتان قبول می‌کند، من این را هدیه می‌دهم به ایشان. ایشان به عنوان حلقه هدیه بدهد به مجتبی» پذیرفتیم. خلاصه، آقا رفت انگشتر را آورد و گرفتیم و رفتیم و به دست مجتبی هم گشاد بود. دادیم یک انگشترسازی و ۱۰۰ تومان هم دادیم تا انگشتر را کوچکش کند. خلاصه، خرج حلقه دامادمان شد ۶۰۰ تومان. این شد حلقه داماد.[2]

پذیرایی فقط با چای

میهمانان و ارباب رجوعان مختلفی که در طول روز با ایشان جلسه دارند، فقط با چای پذیرایی می‌شوند و خود نیز به همین بسنده می‌کنند، لازم به ذکر است که در اطاق ایشان فقط موکت مفروش شده و همچون پدر معظمشان، اهل اشرافی‌گری نیستند.[3]

---

۱. آقای اکبری، حضور در درس خارج استاد.

۲. مصاحبهٔ دکتر حداد عادل، انتشار رسمی در دهه هشتاد.

۳. آقای مجید قاسمی، حضور در درس خارج فقه استاد.

Scanned with CamScanner

به خبرگزاری‌های رسمی اکتفا نکردند

سال نود و یک بود. یکی از روزها زودتر از استاد به کلاس رسیدیم. طبق عادت، گوشی را روشن کردم که ببینم خبر جدید چه داریم. به صورت اتفاقی چشمم به خبری افتاد که به تازگی روی آنتن یک خبرگزاری رفته بود و آن هم مربوط به وفات مرحوم آیت‌الله خوشوقت در مکه بود. آیت‌الله خوشوقت غیر از آن که پدر همسر حاج آقا مصطفی خامنه‌ای بود، از بزرگان معنویت و اخلاق بود و حاج‌آقا مجتبی هم به ایشان ارادت ویژه داشت. با چهار پنج نفر از دوستان که آنها هم زودتر حاضر شده بودند، درباره خبر صحبت کردیم. همین لحظه استاد وارد کلاس شدند. اما از رفتار ایشان پیدا بود که از خبر اطلاعی ندارند. تصمیم دوستان این شد که صبر کنند تا درس تمام شود و بعد از اتمام کلاس، خبر را به استاد اطلاع دهند. ساعت درس که تمام شد، یکی از دوستان به استاد گفت: متأسفانه آیت‌الله خوشوقت در مکه رحلت کردند. استاد پرسیدند: کی گفته؟ دوستان گفتند خبرگزاری‌ها زدند. ایشان بلافاصله گفتند: «خبرگزاری‌ها را ول کنید. کدام فرد موثق گزارش داده؟»

این که کسی به یک منبع خبر اکتفا نکند و فحص و بررسی کامل انجام دهد و بعد تصمیم بگیرد، خصلتی لازم برای مدیران است. چنان که طبق آیات قرآن، بعداز آنکه هدهد، خبر ملکه سبا (بلقیس) را به حضرت سلیمان داد، حضرت فوراً نپذیرفت و گفت باید بررسی کنم (قَالَ سَنَنْظُرُ). همیشه یکی از نگرانی‌ها درباب مدیران این است که در تصمیم عجله کنند و یا کانالیزه شوند و گاه به صرف یک گزارش تصمیم مهم بگیرند که گاهی گرفتار تبعات جبران‌ناپذیری شوند. اما ایشان به‌رغم اینکه خبرگزاری‌ها دلیلی برای مخابره نادرست و یا انگیزه سیاسی برای انعکاس ناصحیح این خبر نداشتند، نپذیرفت و بعد از پیگیری از کانال‌های دیگر، پذیرفتند و البته بعدش به شدت متأثر و عازم تهران شدند.[1]

۱. شریفی‌دوست، حضور در درس خارج فقه استاد.

Scanned with CamScanner

تا با اعضای خبرگان روبرو نشوم

استاد می‌گفتند زمان‌هایی که حضرت آقا با اعضای خبرگان جلسه داشتند، بنده آن روز از منزل بیرون نمی‌آمدم که مبادا در مسیر با نمایندگان خبرگان برخوردی داشته باشم و دیگرانی که این صحنه را می‌بینند، برایشان شائبه‌ای پیش بیاید.[1]

اعضای خبرگان را از هیئت امنا پاک کردند

یک روز ایشان گفتند می‌خواهیم برای مؤسسات قم، هیئت امنا تعیین کنیم، جلسه نزدیک به دو ساعت طول کشید، ناگهان استاد بلند شدند و اسامی تمام افرادی که از اعضای خبرگان بودند را پاک کردند. متعجب بودیم که بعد از این همه وقتی که گذاشتیم، چرا این کار را کردند و بسیاری از لیست ناقص شدند. وقتی علت را جویا شدم، ایشان فرمودند: نمی‌خواهم یک موقع شائبه این مطلب پیش بیاید که ما می‌خواهیم آقایان را در هیئت امنای موسسات منصوب کنیم، که بعدها از قِبَل آن، مطلبی از آنها بخواهیم و مسائلی از این قبیل.[2]

در جبهه خودشان را معرفی نکردند

ما در زمان جنگ همراه ایشان در گردان حبیب بودیم. یکی از نکات مهم این بود که هم رهبری به فرمانده گردان تأکید داشتند که هیچ مزیتی برای ایشان و برادر بزرگترشان حاج‌آقا مصطفی قائل نشوند، هم خودشان در گردان به هیچ عنوان معرفی از خودشان نداشتند، به طوری که گاهی افراد پشت سر رهبری تهمت‌هایی می‌زدند.[3]

---

۱. آقای تیموری، شاگرد درس خارج فقه استاد.

۲. همان.

۳. حجت‌الاسلام حقانی، فرزند شهید حقانی.

Scanned with CamScanner

هنگام تدریس، روی صندلی نمی‌نشستند

هنگام تدریس روی صندلی نمی‌نشستند. وقتی تعداد شاگردان زیاد شد و شاگردان گفتند که نمی‌توانند استاد را ببینند، ایشان قبول کردند که روی صندلی بنشینند، ولی فرمودند حتماً جلوی پا میز بگذارید، اما نه به این دلیل که کتاب یا جزوه روی آن بگذارند، بلکه به خاطر اینکه پایشان به سمت شاگردان دراز نباشد.[1]

دقت لازم در اختصاص وقت به دیگران

در یکی از جلسات که علاوه بر بنده و ایشان به عنوان استاد راهنما، حاج‌آقا حاجی صادقی (نماینده ولی فقیه در سپاه) به عنوان استاد مشاور نیز حضور داشتند، در انتهای جلسه، آقای حاجی صادقی عنوان کردند دقایقی با استاد کار دارند که استاد فرمودند: وقت برای آقای قاسمی هست و اگر ایشان اجازه دهند اشکال ندارد که بنده عرض کردم اختیار ما هم به دست شماست. یعنی دقت لازم در وقتی که به دیگران قول داده بودند را داشتند.

یکبار در سالن انتظار نشسته بودم که آبدارچی، لامپ را برای بنده روشن کردند، زمانی که به اتفاق استاد به اتاق جلسات رفتم، استاد بازگشتند و لامپ اتاق انتظار را خاموش کردند.[2]

هر روز برای بچه‌هاتون صدقه بدهید

ایشان آخر جلسه، ذکر و دعا را هم توصیه می‌کردند و توصیه بچه‌ها را می‌کردند که خیلی مراقب باشید، شیاطین در کمینند و هر روز برای بچه‌هایتان صدقه بدهید. بعد گفتند که من زمان جنگ هم که می‌رفتم جبهه به من این ذکرها رو می‌گفتند، ولی من انجام نمی‌دادم. گفتند یک سری اذکار آیت‌الله حسن‌زاده به ایشان گفته بود که

۱. رضا لک علی‌آبادی، حضور در درس خارج فقه استاد.

۲. آقای مجید قاسمی، حضور در درس خارج فقه استاد.

Scanned with CamScanner

توی جایی که می‌نشینی فلان ذکر را بنویسید. البته این را آیت‌الله حسن‌زاده به شخص ایشان گفته بود. ایشان به شوخی جدی اضافه کردند که توی جبهه یکی از دلایلی که ما شهید نشدیم همین اذکار بود. می‌گفتند چهار قل رو بخونید، صدقه روزانه رو برای فرزندانتون بدید، به اسم یکی از ائمه بدید. حتی اگر اسم پسر شما کامبیز بود به اسم آقا امیرالمؤمنین بدید نیازی نیست حتماً هم اسم باشه. آیت‌الکرسی رو بخونید. توصیه‌های که داشتند هم عمدتاً توصیه‌های مأثور بودند.

نکته جالب توجه این است که ایشان درخواست‌های شخصی که خیلی موونه‌ای نداشت و شائبه‌ای در آن نبود یعنی سوء استفاده‌ای از آن نمی‌شد مثل نامگذاری فرزند توسط رهبر شهید را راحت ایشان قبول می‌کردند و پیگیری می‌کردند.[1]

رصد جریان‌های فکری فرهنگی روز

یکبار با هدف فهم و توضیح دقیق‌تر اندیشه‌های رهبر شهید، مقاله‌ای نوشتم به صورت تطبیقی. یعنی اندیشه‌های رهبر شهید را با برخی از مدعیان معنویت مقایسه کردم و رجحان اندیشه رهبری را ضمن مقایسه با یکی از جریان‌های معنوی اثبات کرده بودم. از استاد درباره این سبک خاص یعنی سبک تطبیقی نظر خواستم. ایشان بعد از ملاحظه محتوا، ضمن تشویق بابت اصل کار، جمله‌ای طلبگی فرمودند: «این کار اگر نگوییم وجوب کفایی دارد، حداقل حُسن کفایی دارد» البته ایشان چون مخاطبش یک طلبه بود، با این ادبیات سخن گفتند و با زبان فنی و حوزوی، منظور خود را رساندند و اِلّا ایشان در سخن گفتن با مردم عادی، خیلی راحت و شیوا صحبت می‌کند. چون مقاله مربوط به امام شهید بود، انتظار اولیه بنده این بود که ایشان جهت‌گیری حاکم بر مقاله را تایید کنند و تشویق کنند به ادامه کار. اما خیلی صریح، اولویت کار در حد «حُسن» ارزیابی کردند و حاضر نشدند کلماتی را که بار معنایی در حد وجوب و ضرورت دارد برای آن خرج کنند. این میزان

۱. آقای گودرزی، فعال جمعیت، سخنرانی در تشکل

Scanned with CamScanner

صراحت و عدم تعارف در ارائه مشورت، قابل تحسین بود و نشانهٔ صداقت و امانت در مشورت. البته من برداشتم این بود که ایشان مخالفتی با ترویج اندیشه‌های رهبر شهید نداشتند و حتی آن را ضروری می‌دانستند، اما ترویجِ در ضمن مقایسه با افکار دیگران را ضروری نمی‌دانستند به همین جهت همان حسن کفایی را کافی دانستند نه بیشتر. البته بنده هم آن کار را با آن شکل و سیاق ادامه ندادم و ترویج اندیشه امام شهید را به روش دیگری یعنی به صورت تبیین مستقل دنبال کردم.[1]

برخی اموال، مخصوص علم‌آموزی طلاب است

زمانی که موکب اخت الرضا علیه‌السلام مدرسه حضرت آقا (آقا مجتبی) در حال راه‌اندازی و پیگیری مقدمات اعزام به کربلای معلی در ایام اربعین حسینی بود، چون برای خرید بعضی از وسایل موکب وجه نداشتیم، درخواست کردیم که اجازه دهید از بعضی از اموال مدرسه علمیه (مثل سیستم صوتی و صندلی و میز و...) استفاده کنیم و برای خدمت به زوار امام حسین علیه‌السلام به کربلا ببریم تا مجبور نباشیم مجدداً هزینه کنیم. رابط پیام آورد که استاد فرمودند اینها اموال امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه هستند و در غیر امور طلاب نباید استفاده شوند. می‌فرمایند اینها مخصوص علم‌آموزی طلاب است و در جای دیگر نباید استفاده شود.[2]

فقط یک وقت اختصاصی از رهبری

برای موضوع پوشاک عیدانه هر سال که توسط شاگردان و مؤسسه استاد بین نیازمندان تقسیم می‌شود و پول بسیار زیادی هم لازم دارد. استاد فرمودند: تاجری تهرانی آمد نزد ما و گفت که بنده پول کل پوشاک امسال را می‌دهم فقط یک درخواست دارم و آن این است که شما خدمت آقا برسید و یک وقت شخصی برای

۱. شریفی‌دوست، حضور در درس خارج فقه استاد

۲. آقای ع‌ی خلیلی، حضور در درس خارج فقه استاد.

Scanned with CamScanner

بنده هماهنگ کنید. حضرت استاد فرمودند بنده قبول نکردم و این پیشنهاد را رد کردم، در حالی که در آن شرایط، نیاز جدی به آن وجه برای رسیدگی به نیازمندان داشتیم.[1]

در افق دیگری، مسئله را تحلیل می‌کردند

یکی از خصوصیات مهم ایشان این بود که ایشان مسائل مسکن را در افق دیگری تحلیل می‌کردند. این خصلت که کم هم گیر می‌آید، تقریباً تمامی مدیران کشور ما به شدت در باتلاقِ حل کردن مسائلِ جریان موجود افتاده‌اند؛ در حالی که ممکن است کل آن جریان غلط باشد و آن‌ها پیوسته سعی در حل مسائل آن دارند. اما ایشان یک‌باره در یک افق دیگری ظاهر می‌شدند و مسئله‌سازی می‌کردند، ایشان درباره پارادایم دیگری فراتر از مسائل موجود صحبت می‌کردند و البته راه انتقال از وضعیت موجود به وضعیت مطلوب را نیز به خوبی می‌شناختند.[2]

تواضع در محیط مجازی به مولی علی علیه‌السلام

یکبار که درس خارج حاج‌آقا در بستر فضای مجازی شروع شد. بنده از نجف گوش می‌کردم، اشکالی به ذهنم رسید عرض کردم و حاج آقا با لطف همیشگی پاسخ دادند. آخرش عرض کردم بنده الان در حرم امیرالمؤمنین علیه‌السلام مقابل گنبد و بارگاه ایشان نشستم و نائب‌الزیاره هستم. حاج آقا خیلی خوشحال شدند. عرض کردم اگر دوربین را الان وصل کنید صحن و سرا را به طور زنده مشاهده می‌کنید. بعد از وصل شدن دوربین، نکته جالب توجه این بود که به محض اینکه دوربین، ایوان و گنبد طلا را نشان داد حاج آقا سریع دو زانو نشستند و به نشانهٔ ادب و خضوع، دست بروی سینه گذاشتند.

---

۱. آقای تیموری، شاگرد درس خارج فقه استاد.

۲. آقای دکتر کمالی، فعال حوزهٔ مسکن.

Scanned with CamScanner

زمانی که شهید فخری‌زاده به شهادت رسیدند، فرمودند جهت احترام به مقام علم و دانشمند، درس امروز تعطیل است.[1]

شماره حساب بانکی نداشتند

روال معمول در دانشگاه و حوزه این است که حق‌الزحمه به استاد راهنمای پایان‌نامه تعلق می‌گیرد. من خواستم از ایشان شماره کارت بانکی بگیرم و به بخش مدیریت پایان‌نامه‌ها بدهم که حق‌الزحمه ایشان (که مختصر هم بود) پرداخت شود. وقتی شماره کارت بانکی را از ایشان طلب کردم فرمودند بنده حساب بانکی ندارم.[2]

ارتباط نزدیک با عرفای بزرگ

حاج‌آقا مجتبی با خیلی از عارفان بزرگ و صاحب‌دلان از جمله با آیت‌الله آقای حسن‌زاده و آقای بهاءالدینی ارتباط داشتند. ایشان یکبار یک نوار برای من گذاشت که مربوط به دیدار آقای بهاءالدینی و رهبر شهید بود. یادم است در این نوار رهبر شهید به آقای بهاءالدینی گفتند که شما ما را نصیحت بفرمایید. آقای بهاءالدینی تکه کلامشان این بود که بـــله آقا. این بله را می‌کشیدند، هی می‌گفتند بـــله. رهبر شهید اصرار کردند. آقای بهاءالدینی فرمودند ما شما را انسان موفقی می‌دانیم، شما اهل تهجد هستید. بعد فرمودند که من به شما بصیرت دارم، شما ان‌شاءالله توفیقات دارید و توفیقاتتان بماند. آقای بهاءالدینی در عالم معنا مرحوم امام را کمک می‌کرد، و آقا وقتی که رهبر شدند ایشان را خیلی مدد می‌رساند. آقای بهاءالدینی خیلی آدم عجیبی بود. بارها هم توفیق تشرف داشت خدمت حضرت. با آقا مجتبی

۱. سید زین‌الدین موسوی، حضور در درس خارج فقه استاد.
۲. آقای مجید قاسمی، حضور در درس خارج فقه استاد.

Scanned with CamScanner

می‌رفتیم و مخصوصاً در نماز ایشان شرکت می‌کردم. ایشان مرتب پیش آقای بهجت هم می‌رفتند.[1]

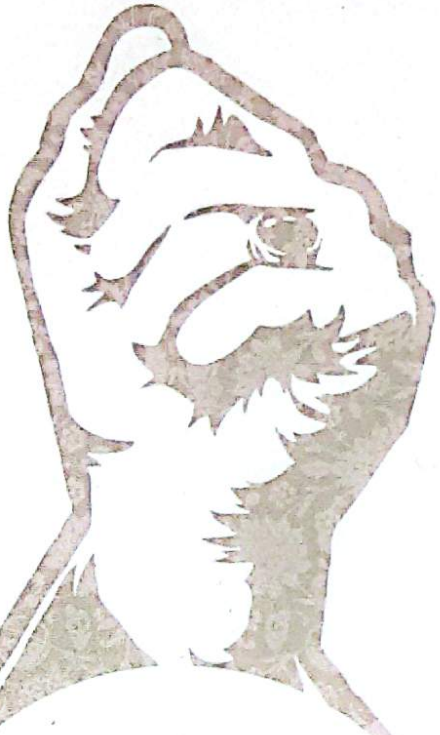
خداوند قطعاً از این کار راضی بود

یکبار که خداوند به ما فرزندی عطا کرد، بنده به خاطر ضرورت و رعایت حال خانمم، به صورت خودجوش زمانی طولانی (حدود یکماه) درسم را تعطیل کردم، بعد از اینکه به ایشان مسئله را گفتم ایشان فرمودند: خداوند قطعاً از این کار راضی بود. یکبار دیگر خانم بنده دچار مشکل دندان شده بود و ایشان بعد از اینکه از قضیه مطلع شدند بنده را توبیخ کردند که چرا زودتر رسیدگی نکردی و نگفتی تا خانمتان دچار دندان درد نشوند، بعدش خود ایشان لطف کردند دندانپزشکی را در تهران هماهنگ کردند تا خانم بنده برای درمان پیش ایشان برود. ایشان همیشه برای اربعین توصیه می‌کردند که مراقب خانواده باشید تا در آن وضعیت اربعین خانواده اذیت نشوند.[2]

۱. حجت‌الاسلام سعیدیان، هم‌مباحثه حاج‌آقا مجتبی.

۲. آقای موسوی جوردی، حضور در درس خارج فقه استاد.

Scanned with CamScanner



فرازی از کتاب

امام سیّدمجتبی حسینی خامنه‌ای ﷺ

درطول بیش ازسی سال همراهی و دستیاریِ رهبر شهید در سطوح عالیِ مدیریتی کشور، جلوی هیچ رسانه‌ای ظاهر نشد و برای معرفی خود به مردم، نه تنها هیچ قدمی برنداشت، بلکه برای دیده نشدن و مطرح نشدن، برنامه ریزی کرد به گونه‌ای که درطول بیش از ده سال تدریسِ خارج فقه و اصول (بالاترین کرسی تدریس درحوزه) اجازه نداد یک عکس ازکلاس منتشر شود؛ اما خداوند، پاسخ این شهرت‌گریزی و خدمت مخلصانه به مردم را داد و در لحظهٔ لازم، قلب‌های توده مردم وحتی نخبگان جامعه را به سمت وی متمایل کرد وپرچم راهبری امت اسلامی را به دستان وی داد.

Scanned with CamScanner